



Identification the nature of Advisory and Prescriptive Commands Through Case Study

Hossein Farzaneh, Ph.D., Assistant Professor, Razavi University of Islamic Sciences

Email: dr.farzaneh@razavi.ac.ir

Abstract

Distinguishing between prescriptive and advisory commands is an undeniable and significant necessity in jurisprudential inference. In this study, through the case study of famous examples of advisory commands and comparing the three types of religious commands i.e. advisory, preferred prescriptive and prescriptive command being a path, the main elements that form advisory and prescriptive commands will be discovered. The results of this research show that the essential element in prescriptive commands is the use of the lordship status and the lord's legal personality in stimulating the servant to perform the act; on the other hand, advisory commands apply where either there is no lordship or the lord, for certain reasons, does not use his lordship to stimulate the servant and instead he uses other methods such as declaring the benefits and harms of an act. Nevertheless, in any type of commands, the lord actually desires that the servant performs the act or refrains from it and only the method and means of stimulation are different. The results of this research show that having an independent benefit, entailing reward, lack of punishment, being related to worldly and hereafter affairs, the existence of real or factitious demand, the existence or absence of an independent intellectual ruling, being new-established or emphasized, etc. do not constitute inclusive and exclusive standards for the distinction between advisory and prescriptive commands.

Keywords: Advisory Command, Prescriptive Command, Lordship, Benefit, Harm



HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir	سال ۵۴ - شماره ۳ - شماره پیاپی ۱۳۰ - پاییز ۱۴۰۱، ص ۱۶۴ - ۱۴۳
شاپا الکترونیکی ۲۵۳۸-۳۸۹۲	شاپا چاپی ۲۰۰۸-۹۱۳۹
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۰۸	تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۰۴/۰۱
DOI: https://doi.org/10.22067/jfiqh.2021.62651.0	تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۱۹
	نوع مقاله: پژوهشی

هویت‌شناسی مولوی و ارشادی از طریق نمونه کاوی

دکتر حسین فرزانه

استادیار دانشگاه علوم اسلامی رضوی

Email: dr.farzaneh@razavi.ac.ir

چکیده

تفکیک اوامر مولوی از ارشادی ضرورتی انکارناپذیر و تأثیرگذار در استنباط فقهی است. در این جستار، از طریق نمونه‌کاوی در مثال‌های مشهور امر ارشادی و نیز مقایسه سه گونه از اوامر شرعی، یعنی ارشادی و مولوی استجابی و مولوی طریقی، به مؤلفه‌های اصلی در شکل‌گیری اوامر ارشادی و مولوی می‌رسیم. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که عنصر محوری در اوامر مولوی، استفاده از جایگاه مولویت و شخصیت حقوقی مولا در تحریک عبد به سوی انجام فعل است؛ اما اوامر ارشادی در جایی معنادار است که یا اساساً مولویتی وجود ندارد یا مولا به دلایلی از مولویش برای برانگیختن عبد استفاده نمی‌کند، بلکه برای این منظور از روش‌های دیگری همچون بیان مصالح و مفاسد بهره می‌برد. در هر صورت مولا در هر نوع از اوامر، واقعاً طالب انجام یا ترک فعل توسط عبد است و فقط شیوه و ابزار تحریک متفاوت است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که مصلحت مستقل داشتن، ترتب ثواب، فقدان عقاب، مرتبط‌بودن به امور دنیوی یا اخروی، وجود طلب حقیقی یا صوری، وجود یا عدم حکم مستقل عقلی، تأسیسی یا تأکیدی بودن و... هیچ‌یک ملاکی جامع و مانع در تمایز ارشادیات از اوامر مولوی نیست. واژگان کلیدی: امر ارشادی، امر مولوی، مولویت، مصلحت، مفسده.

مقدمه

از تقسیم‌بندی‌های مشهورِ اوامر یا احکام شرعی، تقسیم آن به مولوی و ارشادی است. از دیرباز این ارتکاز در میان دانشیان فقه وجود داشت که دستورات شارع همگی از یک سنخ نیست، لذا اصولیان در بسیاری از موارد با وجود آنکه با امرهای شارع مواجه‌اند، اما معتقدند این اوامر نمی‌تواند مبنای فتوای شرعی باشد؛ زیرا از سنخ ارشادی است و از دایره‌ی نصوص قانونی شریعت، خارج و فاقد قابلیت برای استناد فتوایی و استخراج حکم شرعی‌اند.

برای مثال، امر به لزوم اشهاد در بیع (بقره: ۲۸۲)، امر به نکاح برای رفع فقر (یزدی، العروة الوثقی، ۴۸۱/۵)، امر به استعاذه در هنگام قرائت قرآن (جرجانی، ۱۹۲/۱) و... نمونه‌هایی از اوامری است که برخی از فقها با تصریح به ارشادی‌بودنشان، فتوا به وجوب یا استحباب مأموریه نداده‌اند. مجلسی اول در این باره می‌گوید: «... چنان‌که بسیاری از اوامر وارد شده است در اطعمه و اشربه که نان و گوشت و شکر بخورید و سیر و پیاز و امثال این‌ها مخورید و مع‌هذا کسی قائل نشده به وجوب یا استحباب اول یا حرمت و کراهت ثانی...» (لوامع صاحبقرانی، ۴۰۱/۷).

عبارات برخی از محققان معاصر نیز در همین راستا درخور ارزیابی است: «... وقتی در روایت گفته شود: *الْأُذُنُ دَوَاتِكُ وَ أَطْلُ جِلْفَةَ قَلَمِكَ وَ فَرَّجَ بَيْنَ السُّطُورِ وَ قَرَمَطَ بَيْنَ الْحُرُوفِ فَإِنَّ ذَلِكَ أَجْدَرُ بِصَبَاحَةِ الْخَطِّ*؛ نمی‌توان از آن حکم شرعی استنباط کرد و فتوا به استحباب زدودن غبار از دوات، درازکردن زبانۀ قلم، فاصله‌انداختن بین سطور و... داد» (علیدوست، فقه و مصلحت، ۵۰۶).

در دانش اصول فقه نیز ضرورت تفکیک میان امر مولوی و ارشادی نمودهایی دارد که از جمله معروف‌ترین آن بحث برائت است؛ آنجا که مشهور اصولیان برخلاف اخباریان، حجم فراوان روایات احتیاط را حمل بر ارشادیت کرده و از این رهگذر، نصوص آمره به احتیاط را به حاشیه رانده و راه را برای تثبیت اصل برائت هموار ساخته‌اند (انصاری، فرائد الاصول، ۳۴۷/۱)؛ نمونه‌ی دیگری از ثمرات جداسازی اوامر ارشادی و مولوی را می‌توان در بحث تسامح در ادله سنن مشاهده کرد (همان، ۳۸۱).

برای کشف ثمرات عملی تحقیق پیش‌رو در مقام استنباط حکم شرعی، کافی است به این نکته توجه شود که آمیختن امر ارشادی که ویژگی‌هایی نظیر فقدان ثواب و عقاب مستقل، قابلیت‌نداشتن برای امثال عبودی، فقدان اطاعت و عصیان، قابلیت‌نداشتن برای استناد فتوایی و... را داراست با امر مولوی که واجد این خصوصیات است، تا چه اندازه می‌تواند سبب انحراف در مسیر استنباط حکم شرعی باشد. برخی از معاصران معتقدند که بعید نیست بسیاری از اوامر وارد در نصوص دینی که به نظر می‌رسد ظهور در استحباب دارند، در واقع از نوع ارشادی باشند که در نتیجه فتوا به استحباب یا وجوب در آن موارد، نادرست

خواهد بود (همدانی، ۲۸۲/۱۰).

در این نوشتار در پی دستیابی به عناصر کلیدی در شکل‌گیری اوامر ارشادی و مولوی هستیم. پرسش اصلی این جستار آن است که ماهیت اوامر ارشادی و مولوی به چه عناصر و مؤلفه‌هایی وابسته است؟ برای دستیابی به پاسخ، با کاویدن نمونه‌های مشهور و مورد اتفاق از اوامر ارشادی، پس از کشف عوامل بنیادین امر ارشادی و مولوی توانسته‌ایم مرزی شفاف میان اوامر ارشادی با اوامر مولوی استجابی از یک سو و اوامر مولوی طریقی از سوی دیگر ترسیم کنیم. اهمیت این مرزیابی در آن است که شباهت‌های میان سه‌گونه مذکور، سبب خلط ناصواب آن‌ها در کلمات برخی از بزرگان شده است.

نگاهی به تحقیقات مشابه حاکی از آن است که هنوز پرسش‌های بی‌پاسخی در خصوص این موضوع کلیدی وجود دارد؛ عرب‌صالحی در مقاله «نگاهی نو به مولوی و ارشادی و برآیند روش‌شناختی آن»، به بیان روش‌شناسی و ارائه سنجه‌های تمایز ارشادی از مولوی پرداخته و بر این باور است که بهترین میزان در جداسازی مولوی از ارشادی، سنجه‌ای است که از سوی دانشمندان قبل از شیخ انصاری مطرح شده است که عبارت است از دنیوی محض بودن اوامر ارشادی در برابر اوامر مولوی که ناظر به امور اخروی‌اند. او معتقد است سایر ملاک‌هایی که بعدها از سوی فقها مطرح شده است، کارایی لازم را ندارد (حصص ۹۰ تا ۷۱).

فرحزادی در نوشتار «امر ارشادی و مولوی در اصول شیعه»، موضوع اوامر ارشادی و مولوی را از مباحث مستحدث علم اصول دانسته که چندان هم مورد اقبال دانشمندان واقع نشده است. نگارنده مذکور در جمع‌بندی خود به این نتیجه رسیده است که اگر امر شرعی در خصوص حکم عقل وارد شود و ضمناً حمل آن بر مولویت، مستلزم محال باشد؛ آن امر، ارشادی خواهد بود و در غیر این صورت، مولوی است. او اوامر ارشادی را فاقد طلب و بعث حقیقی دانسته و آن را امری صوری و ظاهری تلقی کرده است (حصص ۹۲ تا ۶۵).

فاضل هیدجی در جستار «اوامر مولوی و ارشادی» به بررسی رابطه اوامر ارشادی و مولوی با اخبار و انشا، حکم وضعی و تکلیفی و نیز احکام عقلی پرداخته است و این اصل که امر ارشادی صرفاً در مواردی است که در آن، حکم عقلی وجود داشته باشد را نقد و انکار کرده و بر این باور است که هرگاه مولا از آن نظر که عاقل یا عالم به غیب یا واعظ و دلسوز است، سخنانی داشته باشد، دستوراتش ارشادی تلقی خواهد شد. او در پایان، یادآور شده است که در موارد شک در مولوی یا ارشادی بودن، اصل اولی و ضابطه عامی برای تفکیک وجود ندارد (حصص ۳۶ تا ۲۷).

این نوشتار به دلایلی متمایز است که عبارت‌اند از: نتایج تحقیق در خصوص چیستی‌شناسی اوامر

ارشادی، متفاوت با چیزی است که در جستارهای مشابه به چشم می‌خورد؛ روش دستیابی به نتایج نیز تازه است و در نهایت، تفکیک واضح میان سه نهاد ارشادی، مولوی استحبابی و مولوی طریقی نیز - که کاربرد بسیاری در میان دانشیان فقه و اصول دارد- را می‌توان از نقاط بدیع تحقیق دانست.

در آثار دانشیان اصول، ارشادی و مولوی بودن، گاه وصف اوامر شرعی قرار گرفته و گاه به‌عنوان صفتی برای حکم شرعی (اصفهان‌ی، نه‌ایه الدراییه فی شرح الکفایه، ۳۵۷/۲؛ خوئی، دراسات فی علم الاصول، ۲۸۰/۳) مطرح شده است. برخی محققان معاصر بر این باورند که مقسم ارشادی و مولوی را نمی‌توان حکم شرعی دانست؛ چراکه حکم، چیزی جز انشاء به داعی جعل داعی نیست و انگیزه (داعی)، داخل در ماهیت حکم است. بر این اساس، ارشادیات که انشاء به داعی ارشادند را نمی‌توان از اقسام حکم تلقی کرد (عرب‌صالحی، ۷۲).

صرف‌نظر از اینکه تحلیل مذکور درباره ماهیت حکم شرعی و دخالت داعی در حکم تا چه حد پذیرفتنی است، باید گفت که در بسیاری از استعمالات، مقصود از اوامر و نواهی شرعی، همان احکام شرعی است و این دو اصطلاح به جای یکدیگر به کار گرفته شده است، روشی که تحقیق حاضر نیز کم‌وبیش از آن متابعت کرده است.

در تعریف اوامر مولوی و ارشادی، اجمالاً می‌توان بیان کرد که از منظر دانشیان اصول، دسته‌ای از اوامر شرعی ماهیت قانونی و تشریحی دارند که مخالفت با آن عصیان و گناه محسوب می‌شود و علاوه بر گرفتارشدن در مفاسد ذاتی موجود در آن، به عقاب و عذاب الهی نیز منجر می‌شود. در مقابل، دستورات شرعی‌ای وجود دارد که صرفاً راهنمای به‌سوی برخی مصالح یا مفاسد خارجی‌اند، مخالفت با آن، سرکشی و عصیان مولا محسوب نمی‌شود و فقط به اذست‌رفتن مصالح ذاتی عمل منجر می‌شود، اما عقاب الهی را به‌دنبال ندارد، گونه نخست را امر مولوی و قسم اخیر را ارشادی می‌نامند.

در این جستار، ماهیت این دو نوع امر شرعی از دیدگاه اصولیان بررسی می‌شود و سپس با نگاهی به آنچه در خصوص تعریف و بیان ویژگی‌های اوامر مولوی و ارشادی در آثار فقهی و اصولی مطرح شده، به تحلیل این انظار و بیان نظریه برگزیده می‌پردازیم.

۱. دیدگاه‌های اصولیان

عصاره آنچه در کلمات اصولیان در این موضوع وجود دارد را می‌توان در موارد ذیل خلاصه کرد.

أ. در برخی آثار فقهی و اصولی، اصطلاح حکم ارشادی در برابر حکم مولوی، تشریحی، شرعی و تبعیدی آمده است (انصاری، الاجتهاد و التقليد، ۲۵۰؛ همو، رسائل فقهیه، ۵۴؛ رشتی، ۳۰۵؛ شهرستانی،

۲۸۳؛ همدانی، ۱۴/۱؛ جزایری، ۲۸۵/۳). از دیدگاه برخی اصولیان، اوامر مولوی و ارشادی قسیم یکدیگر، متباین و فاقد جامع هستند و در نتیجه، اراده هر دو در یک استعمال واحد ناممکن است (طباطبایی یزدی، حاشیه المکاسب، ۱۲/۱؛ نائینی، ۶/۲؛ اصفهانی، نهاییه الدرایه فی شرح الکفایه، ۹۰/۴؛ صدر، بحوث فی علم الاصول، ۴۱۲/۴؛ روحانی، ۴۷۱/۴). اما در نقطه مقابل، گروهی دیگر معتقدند اوامر مولوی و ارشادی اختلاف ذاتی ندارد و تنها نقطه افتراقشان، در دواعی و انگیزه‌هاست؛ بدین معنا که امر ارشادی، امر به داعی ارشاد و امر مولوی، امر به داعی مولویت است (حکیم، ۵۰۹، ۳۱۰/۳؛ روحانی، ۳۲۴/۴). بر همین اساس، امر و طلب می‌تواند معنایی اعم از ارشادی و مولوی داشته باشد؛ زیرا ارشادی بودن و مولوی بودن، از قبیل دواعی و انگیزه‌هاست نه معانی تا اینکه استعمال طلب در هر دو، استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد باشد (شهیدی تبریزی، ۶۵/۱). در راستای همین نگرش است که محقق اصفهانی، امر ارشادی را انشاء به داعی بیان مصالح و امر مولوی را انشاء به داعی جعل داعی معرفی می‌کند (اصفهانی، نهاییه الدرایه فی شرح الکفایه، ۳۰۷/۲). مشابه این مضامین، گاه در کلمات برخی اصولیان این‌گونه مطرح می‌شود که امر ارشادی، ایجاب فعل است به داعی وصول به ملاکات که این ملاکات همان مرشد الیه است (انصاری، الاجتهاد و التقليد، ۲۱۸) یا امر ارشادی آن است که به‌عنوان طریق احراز مصالح وارد شده است (سبحانی تبریزی، ۳۲۲/۲) یا اینکه داعی و غرض در امر ارشادی، بیان حال متعلق است؛ یعنی بیان می‌کند که در متعلق امر، مصالح و منافع وجود دارد، اما غرض در امر مولوی، بیان مصالح متعلق نیست؛ بلکه تحریک عبد است در جایی که محرک دیگری وجود ندارد (اصفهانی، ابوالحسن، وسیله الوصول الی حقائق الاصول، ۵۹۹/۱). به دیگر بیان، گفته شده که در امر ارشادی هیچ‌گونه تحریکی از سوی مولا راجع به عبد وجود ندارد؛ آنچه مولا انجام می‌دهد صرفاً بیان صلاح و رشد است و این عبد است که باید با انگیزه درونی به‌سوی انجام فعل مصلحت‌دار حرکت کند؛ اما در امر مولوی مولاست که با ایجاد انگیزه در عبد، او را به‌سوی انجام کارهایی که به صلاح عبد تشخیص داده است، سوق می‌دهد (کمره‌ای، ۱۳۵/۱).

ب. در امر ارشادی، بعث و طلب حقیقی وجود ندارد، بلکه این‌گونه اوامر، تنها در قالب و صورت طلب بیان می‌شوند، لذا در خصوص آن بایستی واژه بعث صوری به معنای بعثی که مجرد و خالی از طلب نفسانی است به کار برده شود، اما امر مولوی مشتمل بر بعث حقیقی است (مشکینی، ۷۴؛ قزوینی، ۶۸۱/۲؛ مکارم شیرازی، ۵۴۸/۱)؛ به دیگر بیان، اوامر ارشادی به‌صورت طلب و در هیئت صیغه امر بیان می‌شوند، اما در واقع اخبار صرف‌اند برخلاف اوامر مولوی که انشاء طلب‌اند (روحانی، ۴۴۷/۴؛ شبیری زنجانی، ۳۲۸/۱). در امر ارشادی، هیچ اراده یا کراهتی (حب و بغض) در نفس آمر وجود ندارد (حسینی فیروزآبادی، ۸۴/۴). اما در مقابل، برخی دیگر از فقها، امر ارشادی را امر و طلبی حقیقی دانسته و تصریح

کرده‌اند که طلب‌بودن امر ارشادی، امری وجدانی است (عراقی، ۲۶۵) و تفاوت ارشادی و مولوی را نه در ناحیهٔ اِخبار و انشاء که در ناحیهٔ داعی و انگیزه است (همو، ۲۱۲ تا ۲۱۳؛ روحانی، ۲۶۶/۵ تا ۲۶۷/۵). در همین راستا، یکی از پژوهشگران معاصر بر این نکته تأکید می‌کند که ارشادی بودن امر و نهی با وجود اراده و کراهت در امر و ناهی منافات ندارد (علیدوست، فقه و عقل، ۲۱۰).

ج. امر ارشادی دلالت بر وجوب یا استحباب نمی‌کند (مجلسی، محمدتقی، روضة المتقین، ۲۹۵/۹؛ انصاری، الاجتهاد و التقليد، ۲۵۰؛ طباطبایی قمی، مبانی منهج الصالحین، ۳۶۵/۳؛ همو، درساتنا من الفقه، ۱۴۴/۳). بر این اساس امر ارشادی، مصحح عبادیت نیست و نمی‌تواند عبادت‌ساز باشد. برخی این معنا را این‌گونه بیان می‌کنند که امر ارشادی، صلاحیت مقربیت ندارد و از این رو شبیه اوامر توصلی است که فاقد صلاحیت عبادی‌سازی افعال‌اند (خویی، التنقیح، ۴۹۳/۴؛ جزایری، ۴۷۸/۵؛ بجنوردی، ۲۸۴/۲).

د. شخص مطیع در اوامر مولوی، علاوه بر دستیابی به مصالحی که در ذات فعل مأمور به وجود دارد، مستحق ثواب نیز می‌شود و البته عاصی نیز ضمن از دست‌دادن این مصالح به حکم عقل مستحق عقاب خواهد بود؛ اما اوامر ارشادی، ثواب‌ساز یا عقاب‌آور نیستند (همدانی، ۱۴/۱؛ ابروانی، ۳۴/۱؛ شهیدی تبریزی، ۸۹/۱؛ مشکینی، ۷۵). نزد عرف و عقلا غیر از مصالح فعل مطلوب، چیز دیگری بر اوامر ارشادی مترتب نمی‌شود و آنچه بر امر ارشادی مترتب است صرفاً مصالح و مفاسد مرشد الیه است؛ تعابیری نظیر «لا یترتب علیه إلا ما یترتب علی المرشد الیه» یا «و الأمر الإرشادی یدور مدار الأمر المرشد الیه» به خوبی گویای این نظریه است (خویی، الهدایة فی الاصول، ۲۹۶/۳؛ شهرستانی، ۲۸۳).

برخی اصولیان، حکم ارشادی را تابع مرشدالیه معرفی کرده‌اند که به نظر می‌رسد مضمون مشابه با آنچه گذشت، مرادشان بوده است (جزایری، ۳۰۶/۵)؛ به دیگر بیان، مخالفت با امر ارشادی، برخلاف امر مولوی و جویی، عسیان و گناه نامیده نمی‌شود و مضرّ به عدالت نیست (مجلسی، محمدباقر، ۴۶۷/۱۲؛ خویی، معجم رجال الحدیث، ۲۴۰/۷؛ شبیری زنجانی، ۲۶۶۵/۸). همان‌گونه که اطاعت اوامر ارشادی نیز ثواب و قربی ندارد و مخالفتش بُعدی از ساحت مولا ایجاد نمی‌کند (همان، ۳۲۸/۱). بر همین اساس، برخی اصولیان با ارشادانگاشتن امر خداوند به حضرت آدم (ع) مبنی بر اجتناب از درخت معهود، بر این باورند که مخالفت با این‌گونه دستورات الهی را نیز نمی‌توان گناه نامید (بهبهانی، ۵۰۵/۲).

ه. خطاب مولوی، بیانگر حکمی است که از مولا بما هو مولا صادر شده است، اما ارشادی آن است که از نظر مولویت صادر نشده و از شؤون مولویت مولا نیست. در ارشادیات، حیث صدور حکم از سوی شارع نه حیث مولا بودن، بلکه حیثیت ناصح و مرشد بودن اوست (اصفهانی، نه‌ایه الدرایه فی شرح الکفایه،

۱۷۰/۲؛ صدر، مباحث الاصول، ۴/۴۱۳؛ روحانی، ۵/۲۶۶ تا ۲۶۷).

و. هر جا که عقل حکم استقلالی است، حکم صادر شده از شارع در آن خصوص ارشادی خواهد بود (مظفر، ۱/۲۱۷ تا ۲۱۸)؛ برخی اصولیان، امر مولوی را همان امر تأسیسی و امر ارشادی را مترادف با امر تأکیدی انگاشته‌اند (همان، ۲/۲۹۴). اما گروهی دیگر معتقدند حکمی ارشادی است که از جعل حکم مولوی در آن مورد، محذورهای عقلی همچون لغویت، دور یا تسلسل لازم آید؛ مانند اوامر اطاعت (اطیعوا الله و اطیعوا الرسول) که مولوی بودن آن مستلزم اطاعتی دیگر و در نتیجه، لزوم تسلسل است (همان، ۱/۲۳۷؛ مشکینی، ۷۶).

ز. غرض در امر ارشادی، منفعت دنیوی است و مراد از امر ونهی ارشادی، طلبی است که فایده‌اش دنیوی باشد و ثواب اخروی نداشته باشد؛ به دیگر بیان، امر ارشادی آن است که متعلق به امور دنیوی است و مخالفتش بلامانع است (مجلسی، محمدتقی، لوامع صاحبقرانی، ۱/۲۱۱ و ۱/۴۵۲؛ مجلسی، محمدباقر، روضة المتقین، ۹/۲۹۵؛ همان، ۱۲/۴۶۷؛ صاحب‌جواهر، ۲۹/۳۹۶). اما در مقابل، برخی معتقدند تعلق به امور دنیوی، الزاماً نشان ارشادیت نیست (شیرازی، ۲۵/۷۷۳۴) و امرهایی که درباره تکالیف مربوط به برخی خوردنی‌ها یا اجتناب از افعالی که مفسد دنیوی چون فقر، مرض و... به دنبال می‌آورد، همگی تعبد محض و مولوی است و با وجود دربرداشتن مصالح دنیوی، نباید آن‌ها را ارشادی تلقی کرد (عراقی، ۲۶۵).

ح. برخی معاصران پس از تتبع کاربردهای گوناگون اوامر ارشادی، به این نتیجه رسیده‌اند که اصطلاح ارشادی دو کاربست متفاوت دارد: گاه به امری که جعل شارع در خصوص آن لغو است، اطلاق می‌شود؛ نظیر اوامر اطاعت و گاه، اموری که مجعول شارع مقدس اند، ارشادی نامیده شده‌اند؛ نظیر امر به وفای به عقود (که ارشاد به حکم وضعی لزوم عقد است)، امر به اجزاء، شرایط یا موانع مأموریه و نیز امر در جایی که عقل درباره آن قضاوت قطعی دارد (نظیر امر به امانتداری یا دفاع از خود)، همگی نمونه‌هایی از مجعولات شارع است که در لسان اصولیان به عنوان ارشادی نام‌گذاری شده‌اند. براین اساس، می‌توان امر ارشادی را به ارشادی مولوی و ارشادی غیر مولوی تقسیم کرد (علیدوست، فقه و عقل، ۲۱۱). از سوی دیگر عده‌ای دیگر از هم‌عصران بر این دیدگاه اصرار دارند که اساساً احکام ارشادی در جایی است که در آن، تشریح ممکن نباشد؛ بدین معنا که اگر حکمی از سوی شارع در حوزه تشریح وارد شد، دیگر نمی‌تواند حکم ارشادی تلقی شود، چراکه حوزه تشریح، جایگاه مولویت است که با موضع ارشاد کاملاً متباین و متفاوت است (اراکی، محسن، ۲۸۷).

۳. تفاوت اوامر ارشادی با اوامر مولوی استحبابی

اصولیان، اوامر مولوی را به وجوبی و استحبابی و نیز نفسی و طریقی تقسیم کرده‌اند (مظفر، ۱/۳۵۲). گام بعدی این تحقیق، مقایسه میان سه گونه از اوامر شرعی است: امر ارشادی، امر مولوی استحبابی و امر مولوی طریقی. هدف از پرداختن به چنین مقارنه‌ای و ارتباط آن با موضوع تحقیق آن است که این مقایسه می‌تواند به شناخت بهتر ماهیت اوامر ارشادی و تفاوت آن با اوامر مولوی منجر شود؛ از این‌رو در این مجال، به تفاوت‌های میان اوامر ارشادی با اوامر مولوی استحبابی - که گاه به دلیل مشابهت ظاهری درهم آمیخته‌اند - اشاره می‌کنیم.

آنچه بی‌نیاز از توضیح است، تفاوت میان امر مولوی وجوبی و امر ارشادی است، زیرا واضح است که این تفاوت را بایستی در عقاب جست؛ به این معنا که مخالفت با امر مولوی وجوبی عقاب‌آور است. حال آنکه عصیان ارشادیات، عقابی به‌دنبال نمی‌آورد و فقط به محروم‌شدن از مصالح مرشدالیه می‌انجامد. اما گره دقیقی که باید گشوده شود، تفاوت میان امر ارشادی با امر مولوی استحبابی است؛ بدیهی است که تفاوت این دو نوع امر را نمی‌توان در عقاب دانست، زیرا مخالفت هیچ‌کدام از آن‌ها عقاب‌آور نیست. از سوی دیگر، ثواب نیز نمی‌تواند فارق مناسبی برای تمایز این دو نوع از اوامر شرعی باشد؛ بدین معنا که نمی‌توان ادعا کرد مستحبات مولوی برخلاف اوامر ارشادی، ثواب دارد؛ چراکه در شریعت، مستحباتی وجود دارد که به خودی خود، فاقد ثواب اخروی‌اند و از آن به مستحبات توصلی یاد می‌شود؛ برای مثال گفته شده که نکاح یا انفاق و یاری تهیدستان از زمره مستحبات توصلی‌اند، چراکه در این‌گونه اوامر، با فرض فقدان قصد قربت نیز غرض شارع حاصل می‌شود، اگرچه ثوابی در کار نخواهد بود. واضح است که در تمام توصلیات (چه واجب و چه مستحب)، قصد قربت سبب کمال عمل و حصول ثواب است، اما این قصد نقشی در تحقق مطلوب شارع و امثال امر او ندارد (شیرازی زنجانی، ۱/۲۳). بنابراین، گونه‌ای از احکام مولوی یعنی مستحبات توصلی وجود دارد که کاملاً مشابه ارشادیات هستند؛ یعنی ترک آن از سوی مکلف عقابی به‌دنبال نمی‌آورد و امثالش نیز ثوابی در بر نخواهد داشت.

کوتاه سخن آنکه، تأمل در مستحبات توصلی به‌عنوان قسمی از احکام مولوی، حاکی از آن است که نه فقدان عقاب و نه وجود ثواب، هیچ‌کدام نمی‌تواند فارق دقیقی میان مولوی و ارشادی باشد و باید نقطه افتراق را در جای دیگری جست.

به نظر می‌رسد که تفاوت این دوگونه امر باید به این صورت بیان شود که در امر مولوی وجوبی، مولا از مولویتش برای جعل عقاب بهره می‌گیرد، اما در اوامر مولوی استحبابی، از این مولویت و جایگاه در ایجاد قرب و بُعد استفاده می‌کند. مراد از قرب و بُعد آن است که اگر عبد، امر استحبابی را اطاعت کرد به مولا بما

آنکه مولا نزدیک می‌شود و اصطلاحاً قُرب مولوی پیدا می‌کند، ولی در امر ارشادی، مولا مطلقاً از مولویت خود استفاده نکرده است، نه در جعل عقاب و نه در ایجاد قرب و بُعد.

مفهوم قرب و بُعد مولوی را در قالب مثالی عرفی تبیین می‌کنیم؛ فرض کنید یکی از کارمندان اداره‌ای با همسر خود در محیط خانه دچار اختلاف شده است. دوستان او از رئیس (مولا) می‌خواهند که او را نصیحت کند. رئیس نیز از مقام، جایگاه و اثر روانی‌ای که شخصیت حقوقی او به‌عنوان رئیس و مولا دارد (جایگاه مولویت)، برای تحریک این کارمند به تصحیح رفتارش استفاده می‌کند. واضح است که در این خصوص هیچ‌گونه مجازات اداری وجود ندارد، زیرا اساساً دایره مولویت رئیس صرفاً در چهارچوب قوانین اداره است و هرگز به مسائل شخصی کارمندان نمی‌رسد؛ اما درعین حال، توصیه او به‌سبب شخصیت حقوقی‌اش اثربخشی بیشتری نسبت به سایرین دارد. ریاست می‌تواند از جملات انشایی و امری یا گزاره‌های اِخباری استفاده کند، حتی می‌تواند از بیان مصالح و مفاسد کمک بگیرد، اما عنصر اصلی تأثیرگذار، نه شیوه گفتار او، بلکه جایگاه ریاست و مولویت اوست؛ شاهد بر این ادعا آنکه شاید بارها افراد دیگری با لحن‌ها و اسلوب‌های متفاوت، همان توصیه‌ها و اوامر را بیان کرده باشند، اما آنچه درباره رئیس وجود دارد که در دیگران نیست، همانا شخصیت حقوقی اوست. امتثال و اطاعت چنین اوامری، نوعی احترام به مقام ریاست و سبب تقرب به مولا است، اما درعین حال، عصیان و مخالفت نیز عقوبت و مجازاتی در پی ندارد، گرچه سبب بُعد از مولا و نوعی هتک حرمت جایگاه ریاست تلقی می‌شود که اثر خارجی آن، نه عقاب بلکه محرومیت از برخی تفضلات ریاست است؛ در عرف گاهی از این حالت تعبیر می‌شود به «از چشم مولا افتادن».

مثال عرفی فوق به‌خوبی می‌تواند ماهیت یک امر مولوی استجابی و تفاوتش با وجوب مولوی و نیز امر ارشادی را نشان دهد. در اوامر ارشادی، مولا از مولویتش استفاده نکرده است، لذا مخالفت با ارشادیات، هتک حرمت او محسوب نمی‌شود، خدشه‌ای بر مولویتش تلقی نمی‌شود و در رابطه قانونی عبد و مولا هیچ تأثیری نخواهد داشت. اما مخالفت با اوامر مولوی، نوعی هتک حرمت و بی‌ادبی راجع به مولا محسوب می‌شود که اثرش در واجبات مولوی، عقاب و در مستحبات مولوی، بُعد و دوری از مولا است. خلاصه آنکه در دستورات ارشادی، مولا از جایگاه مولویت خود استفاده نمی‌کند اما در دستورات مولوی وجوبی، از این جایگاه در جعل عقاب و در دستورات مولوی استجابی، از آن در ایجاد قرب و بُعد استفاده می‌کند.

ممکن است پرسشی در ذهن خواننده شکل گرفته باشد که فرق میان عقاب مولا و بُعد از مولا چیست؟ در پاسخ باید گفت: عقاب، عملی ارادی و خارجی از مقوله فعل است که مولا راجع به عبد انجام

می‌دهد و موجب آزار و اذیت عبد خاطی می‌شود، اما بُعد از مقوله انفعال است که خارج از اراده مولا است، خودبه‌خود اتفاق می‌افتد و مستند به مولا نیست؛ لذا برخلاف عقاب، قابل عفوکردن نیز نیست.

۴. تفاوت اوامر ارشادی و اوامر مولوی طریقی

مطابق مبنای برخی اصولیان، گونه‌ای از اوامر ارشادی، امر به اجزا و شرایط یک واجب است که در واقع چیزی جز ارشاد به ابراز مولویت سابق نیست، در بخش نمونه‌کاوی به تفصیل به این‌گونه اوامر خواهیم پرداخت. اما در آثار فقهی و اصولی، اوامری به‌عنوان مولوی طریقی نیز به چشم می‌خورد که شباهت زیادی به این‌گونه اوامر ارشادی (امر به اجزا و شرایط) دارد (جزایری، ۳۴۶/۵)؛ ازین‌رو پرداختن به تفاوت‌های میان این دو گونه از اوامر شرعی، ضمن آنکه ماهیت آن‌ها را شفاف‌تر می‌سازد، مانع از خلط ناصواب آن‌ها نیز می‌شود.

از جمله مواردی که در دانش اصول از حکم مولوی طریقی سخن به میان آمده است، در تحلیل روایات احتیاط است. در تبیین ماهیت مولوی طریقی گفته شده است که گاه مولا از مولویتش استفاده می‌کند، اما این حکم مولوی، فاقد مصلحت مستقل است؛ برای مثال برخی معتقدند لزومی ندارد که اوامر احتیاط را ارشادی بدانیم، بلکه می‌توان آن را مولوی طریقی دانست؛ به این معنا که مولا در ابتدا تعدادی احکام مولوی (اعم از واجب یا حرام) جعل و سپس به‌منظور تحفظ بر این وجوب‌ها (یا حرمت‌ها)، امر به احتیاط کرده است که در این صورت، اوامر احتیاط، ارشادی نخواهند بود بلکه مولوی اند، البته مولوی طریقی؛ به این معنا که مولا واقعاً از مولیتش استفاده کرده و حکم مولوی جعل کرده و لذا اطاعت و عصیان نیز معنادار است، اما جعل این حکم به‌منظور تحفظ بر اوامر مولوی قبلی است، لذا آن را طریقی نامیده‌اند؛ بدین معنا که اگر اوامر مولوی سابق نمی‌بود، این اوامر احتیاطی نیز صادر نمی‌شد (صدر، بحوث فی علم الاصول، ۲۸۴/۱۱؛ مکارم شیرازی، ۷۲/۳؛ اراکی، محمدعلی، ۱۱۷/۲).

اگر اوامر احتیاط، ارشادی باشد مفادش آن است که گویا شارع چنین فرموده است: «مواظب باش و به مشتهه نزدیک نشو تا مبادا به مفسد محرمات واقعی گرفتار شوی.» در این حال اگر فردی مایع مشکوک‌الخمیره را خورد و از قضا خمر واقعی درآمد، تنها یک عقاب به‌سبب مخالفت با امر مولوی (اجتناب عن الخمر) گریبان‌گیرش خواهد شد و مخالفت با امر احتیاط به‌سبب ارشادی‌بودنش، عقاب مستقلی ندارد. اما اگر اوامر احتیاط را مولوی طریقی بدانیم، گویا ناپاکی خمر در دیدگاه شارع آن‌قدر زیاد بوده که دستور داده حتی مشتهه‌الخمیره را غارغ از اینکه واقعاً خمر است یا نه- نیز باید ترک کرد. در این فرض، ارتکاب مشتهه در صورت مصادفت با حرام واقعی، متضمن دو عقاب خواهد بود؛ یکی به‌دلیل

مخالفت با امر مولوی نفسی (اجتنب عن الخمر) و دیگری به دلیل مخالفت با اوامر مولوی طریقی احتیاط (احتط)!

اوامر مولوی طریقی در قوانین عقلایی نیز درخور ردیابی است؛ مثلاً نشان «ورود ممنوع» که معمولاً صدها متر جلوتر از یک پرتگاه نصب شده است، نمونه‌ای از یک امر طریقی مولوی است؛ چراکه عبور از این علامت، مستلزم عقاب و جریمه است، حتی اگر به مفسده سقوط در پرتگاه نیز منتهی نشود. بر این اساس، کار فقهی دقیقی که در فرایند استنباط بایستی صورت گیرد آن است که در مواردی که فقیه با حکمی، ناظر به احکام مولوی سابق مواجه می‌شود، به دنبال اماراتی برای تشخیص مولوی طریقی یا ارشادی بودن آن باشد. لذا نمی‌توان در تحلیل احادیث آمده به احتیاط، با این استدلال که چون این‌گونه اوامر ناظر به واجبات و محرمات ثابت شده در شریعت‌اند و مصلحت و مفسده جدیدی غیر از مصالح و مفاسد احکام مولوی قبلی ندارند، ارشادی بودن اوامر احتیاط را نتیجه گرفت؛ چراکه نظارت بر مولویت سابق، هم در اوامر ارشادی و هم در مولوی طریقی وجود دارد.

بنابراین برای اثبات ارشادیت اوامر احتیاط، باید در پی قرائن دیگری بود؛ مثلاً اینکه بررسی احادیث احتیاط نشان می‌دهد که شارع هیچ‌جا بر ترک احتیاط، وعده به عقاب نداده است، بلکه لسان ادله احتیاط همواره تحذیر از عقابی است که در رتبه قبلی وجود داشته است. در واقع، مفاد این احادیث این‌گونه توصیف‌شدنی است: «احتیاط کن تا به عقاب محرمات شرعی که قبلاً بیان شده، دچار نشوی.» از اینکه عقاب در رتبه قبل از ادله احتیاط، ثابت فرض شده است، معلوم می‌شود که نفس احتیاط، عقاب مستقل ندارد. در صورتی که اگر ادله احتیاط، مولوی می‌بود، بایستی مفادش این‌گونه می‌بود که: «احتیاط کن چراکه اگر احتیاط نکنی، خداوند تو را به واسطه ترک احتیاط، عقاب خواهد کرد.»

آنچه در تفاوت اوامر ارشادی و مولوی طریقی گذشت، نکات دقیقی را آشکار می‌سازد: نخست آنکه، عدم مصلحت مستقل از مقومات اوامر ارشادی نیست و طرح آن به‌عنوان ملاک افتراق ارشادی از مولوی ناستوار است؛ چراکه می‌توان حکمی را فرض کرد که مصلحت مستقل ندارد و باین حال، مولوی (از نوع طریقی) باشد. نکته دیگر آنکه ابراز مولویت در احکام طریقی، محال نیست و امکان دارد که دو مولویت در مصلحتی اجتماع کنند؛ یکی مولویت نفسی و دیگر مولویت طریقی. علاوه بر این، ناراستی یکسان‌انگاری امر ارشادی و تأکیدی و از سوی دیگر وحدت اوامر مولوی و تأسیسی نیز روشن می‌شود؛ چراکه یک امر مولوی را می‌توان از طریق امر مولوی دیگر تأکید کرد و یک امر ارشادی نیز می‌تواند کاملاً بدیع و تأسیسی باشد.

۵. نمونه‌کاوی در اوامر مولوی و ارشادی

برای تحلیل نظریات و ارائه رأی برگزیده، به سراغ مثال‌هایی از اوامر ارشادی و مولوی که به‌طور نسبی مورد وفاق و اجماع فقیهان است، رفته و کوشیده‌ایم تا از طریق واکاوی این مثال‌ها، به عناصر اصلی و مقومات اوامر ارشادی و مولوی دست یابیم و سپس از نتایج این کاوش، در ایجاد مرز شفاف میان اوامر ارشادی، اوامر مولوی استحبابی و مولوی طریقی بهره برده‌ایم. از این‌رو، به تحلیل چهار گونه‌ی مشهور اوامر ارشادی می‌پردازیم که عبارت‌اند از: اوامر طیب، اوامر اطاعت، امر به اجزا و شرایط، اوامر غیرتشریحی.

۵. ۱. اوامر طیب

از جمله مثال‌های مشهور مطرح‌شده غالب فقها برای امر ارشادی، اوامر طیب است (حائری اصفهانی، ۱۴۳؛ انصاری، فرائد الاصول، ۱/۴۶۷؛ رشتی، ۲۱۲؛ روحانی، ۴/۴۶۲؛ جزایری، ۵/۳۰۶؛ مکارم شیرازی، ۳/۷۳). دقت در این مثال محل وفاق، می‌تواند برخی عناصر بنیادین امر ارشادی را آشکار سازد. به نظر می‌رسد یک نوع از اوامر ارشادی در جایی شکل می‌گیرد که امر (امرکننده)، فاقد مولویت باشد. چنین شخصی هیچ‌گاه نمی‌تواند از مولویتش برای تحریک دیگران به انجام فعلی استفاده کند، لذا امر مولوی در امر فاقد حق مولویت، بی‌معناست. به همین دلیل است که اوامر طیب، همواره شاه‌فرد ارشادیات تلقی شده است. طیب، مولا نیست تا بتواند از مولویتش استفاده کند و بیمار را با استفاده از حق مولویت، به‌سوی انجام کاری سوق دهد، بلکه او برای برانگیختن بیمار فقط می‌تواند از بیان مصالح و مفاسد واقعی کمک بگیرد. بیمار نیز اوامر طیب را به‌سبب وجود همان مصلحت‌ها یا مفاسد‌های ذاتی انجام می‌دهد، نه اینکه شأن و جایگاه مولوی و ریاست برای پزشک قائل باشد.

تأمل در ماهیت اوامر طیب می‌تواند لغزشگاه عده‌ای از اصولیان را نیز آشکار سازد؛ همان‌گونه که گذشت برخی معتقدند که اوامر ارشادی، فاقد طلب حقیقی است و اخبار صرف است و لذا آن را «بعث صوری» نامیدند. دقت در اوامر طیب، ناراستی این اندیشه را برملا می‌سازد، چراکه در حالت متعارف، دستورات یک پزشک همراه با طلب نفسانی است؛ به این معنا که او در واقع و درحقیقت، در نفس خویش تمایل به بهبودی بیمار و انجام اوامر خود از سوی او دارد. نکته اینجاست که طیب برای تحقق این طلب‌های حقیقی و واقعی، از راه تبیین مصالح و مفاسد وارد می‌شود، نه از طریق ابزار مولویت. این موضوع نشان می‌دهد ارشادیات، اخبار صرف نیستند، بلکه در آن‌ها انشاء طلب وجود دارد. از مطالب پیش‌گفته آشکار می‌شود که اندیشه برخی معاصران که اوامر طیب را فاقد اراده و کراهت نفسانی می‌دانند، پذیرفتنی نیست و برخلاف فهم و ارتکازات عرفی است (علیدوست، فقه و عقل، ۲۱۱).

درخور ذکر است که باتوجه‌به آنچه گذشت، نظریه برخی محققان مبنی بر اینکه امر مولوی، انشاء به

داعی جعل داعی است، اما ارشادی انشاء به داعی بیان مصالح و مفاسد است، دقیق به نظر نمی‌رسد، زیرا در حکم ارشادی نیز جعل داعی وجود دارد؛ چراکه مولا در واقع و درحقیقت، طلب تحریک عبد را دارد و می‌خواهد در او انگیزه ایجاد کند، منتها این هدف را از طریق بیان مصالح و مفاسد دنبال می‌کند، نه از طریق استفاده از جایگاه مولویت. در واقع، ارشادی و مولوی هر دو انشاء به داعی جعل داعی‌اند، با این تفاوت که ایجاد انگیزه در ارشادیات از راه بیان مصالح و مفاسد و در مولویات از طریق استفاده از شأن مولویت صورت می‌گیرد. می‌توان چنین گفت که تحریک از حیث مولویت، مولوی و تحریک از حیثیات دیگر، ارشادی است. البته ممکن است گفته شود مراد این محققان از داعی، داعی مستقیم و بی‌واسطه است که در این صورت، اشکال مذکور محملی نخواهد داشت.

۵.۲. اوامر اطاعت

اوامر اطاعت، مثال مشهور دیگری است که در آثار فقهی و اصولی برای اوامر ارشادی بیان شده است که مراد از آن، تعبیر قرآنی نظیر «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» (نور: ۵۴؛ محمد: ۳۳) است (انصاری، الاجتهاد والتقليد، ۲۵۰؛ عراقی، ۲۳۹؛ صدر، بحوث فی علم الاصول، ۳۹۰/۴).

همان‌گونه که در بخش آغازین تحقیق گذشت، اصولیان معتقدند چنین اوامری را نمی‌توان مولوی قلمداد کرد، زیرا در اوامر مولوی، مولویت بایستی در رتبه قبل از امر وجود داشته باشد و حال آنکه چنین شرطی در اوامر فوق به معنای وقوع دور یا تسلسل است و مجالی برای اعمال مولویت مولا وجود نخواهد داشت (علیدوست، فقه و عقل، ۲۱۱). از این‌گونه اوامر در لسان برخی اصولیان به حکم عقل در سلسله معالیل تعبیر شده است (طباطبایی قمی، آراؤنا فی اصول الفقه، ۳۹/۲). تأمل در این مثال، گویا آن است که گونه‌ای از اوامر ارشادی جایی شکل می‌گیرد که واقعاً رابطه مولویت و عبودیت میان آمر و مأمور وجود دارد (برخلاف نوع اول) اما مولا نمی‌تواند از مولویتش استفاده کند. در واقع باید چنین گفت که در برخی موارد، معقول نیست مولا از مولویتش در تحریک عبد، سود جوید. اوامر اطاعت، نشان‌دهنده ناستواری اندیشه‌ای است که ملاک ارشادی بودن را فایده دنیوی داشتن و در مقابل، ملاک مولویت را ناظر بودن به منافع اخروی بودن، می‌داند (مجلسی، محمدتقی، لوامع صاحبقرانی، ۴۵۲/۱، ۳۱۰، ۲۱۱؛ همان، ۴۰/۷). واضح است که نمی‌توان اوامری نظیر «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» را فقط ناظر به امور دنیوی دانست! علاوه بر این، ارشادانگاری اوامر اطاعت به خوبی نشان می‌دهد که امر ارشادی برخلاف آنچه از سوی برخی اصولیان تصور شده است، امری صوری، غیرواقعی و خالی از طلب نیست، چراکه نمی‌توان پذیرفت که شارع مقدس، اطاعت از خود و پیامبرش را واقعاً طلب نکرده باشد!

۵.۳. امر به اجزا و شرایط

مثال مشهور و مورد وفاق دیگری که غالباً به‌عنوان مصداق اوامر ارشادی طرح می‌شود، امر به اجزا و شرایط یک مرکب است (نائینی، ۶/۲؛ سبحانی تبریزی، ۵۸۲/۳). برخی اصولیان بر این باورند که این‌گونه اوامر ارشادی در جایی است که امر (امرکننده)، مولویت دارد و قادر است از مولویت خویش استفاده کند، اما با این حال از این جایگاه استفاده نمی‌کند، زیرا قبلاً و در هنگام امر به مرکب، یک بار از مولویت خویش استفاده کرده است؛ برای مثال، مولا ابتدا به یک مجموعهٔ مرکب مثل نماز امر می‌کند (صلّ) و سپس به اجزا و شرایط نماز دستور می‌دهد (تشهد، اسجد، تسلّم)؛ در امر به اجزا، مولا برای بار دوم از مولویتش استفاده نکرده، بلکه صرفاً ارشاد به همان دستور مولوی قبلی کرده است. به عبارت دیگر، مولا با دستور صلّ، مولویت خود را ابراز کرده و در عید، برای امثال، تولید انگیزه (جعل داعی) کرده است و دستورات بعدی او چیزی جز تفصیل و تشریح همان امر مولوی اولی نخواهد بود. شاهد بر این ادعا، مسئلهٔ وحدت عقاب است؛ تازک تمام اجزای صلاة، عقاب واحد دارد، نه اینکه به سبب ترک هر جزء، عقاب مستقلی را متحمل شود. وحدت عقاب، بیانگر وحدت تکلیف است که خود نشانگر آن است که مولا فقط یک بار ابراز مولویت کرده است، نه آنکه ابراز مولویت‌های متعدد به تعداد اجزای نماز صورت گرفته باشد. در واقع، این‌گونه اوامر ارشادی به شکل مستقیم، ارشاد به مصالح و مفاسد واقعیه نمی‌کند، بلکه ارشاد به یک امر مولوی سابق است. تفاوت این نوع از اوامر ارشادی با گونهٔ قبلی در اینجاست که مولا می‌تواند از مولویتش استفاده کند و محذور عقلی وجود ندارد، لذا اگر بخواهد می‌تواند وجوب جدیدی جعل کند، اما در این اوامر، غرضش بیان اجزا و شرایط تکلیف سابق است نه ایجاد تکالیف جدید.

از آنجاکه در این‌گونه اوامر ارشادی، مولا در مقام توضیح است، به خوبی قابلیت تبدیل شدن به اخبار را نیز دارد. درخور ذکر است که در مقابل نظریهٔ مشهور، برخی بر این باورند که اطلاق ارشادی بر چنین اوامری در برابر مولوی نیست، بلکه در مقابل تکلیفی است و اساساً این‌گونه اوامر، قسیم حکم مولوی نیستند، بلکه یکی از اقسام آن محسوب می‌شوند؛ چراکه احکام وضعی نظیر جزئیت، شرطیت و مانند آن نیز از نظر مولویت مولا صادر شده است (عرب‌صالحی، ۷۴/۹۹).

در ادامه و پس از تحلیل تمامی مثال‌های مدنظر، به نقد و تحلیل نظریهٔ ارشادی بودن اوامر متعلق به اجزا و شرایط و... می‌پردازیم و بر اساس مبانی برگزیده در این باره به قضاوت خواهیم نشست.

۵.۴. خروج از شأن تشریح

آن‌گونه که گذشت، از دیرباز ارتکازی ناخودآگاه میان دانشیان اصول وجود داشته است؛ مبنی بر اینکه بسیاری از نصوص دینی با وجود آنکه در قالب صیغهٔ امر و طلب بیان شده‌اند، نمی‌توانند مبنای حکم

شرعی واقع و بر اساس آن، فتوا صادر شود. به نظر می‌رسد ریشه این ارتکاز استوار در این است که شارع در این سنخ اوامر، در مقام قانونگذاری، تشریح و استفاده از جایگاه مولویت خود نیست، بلکه از بیان این گزاره‌ها، هدف دیگری را دنبال می‌کرده است. می‌توان چنین گفت که برخی اوامر از سوی مولا صادر شده اما در فضای قانونی نبوده است؛ توضیح مطلب آنکه، گاه آمر دارای مولویت است و می‌تواند از این مولویت استفاده کند و در مقام تفصیل اوامر مولوی سابق خود نیز نیست، باین حال، اوامر ارشادی است، زیرا از جایگاه و شأن تشریح و قانونگذاری خود سخن نمی‌گوید، بلکه به‌عنوان یک ناصح، مربی، واعظ و... نطق می‌کند.

امر به اشهاد در هنگام بیع (بقره: ۲۸۲)، امر به نکاح برای رفع فقر (طباطبایی یزدی، العروة الوثقی، ۴۸۱/۵)، امر به استعاذه در هنگام قرائت قرآن (جرجانی، ۱۹۲/۱)، امر به اجتناب از مصاحبت بیش از هفت نفر در سفر (مجلسی، محمدتقی، روضة المتقین، ۲۲۶/۴)، امر به اجتناب از افراط و تفریط در انفاق (علیدوست، فقه و مصلحت، ۵۰۴) و مثال‌های فراوان دیگر، همگی نمونه‌هایی است از اوامری که بسیاری از فقها بر اساس آن فتوا به وجوب یا استحباب نداده و تصریح به ارشادی بودن آن کرده‌اند.

مجلسی اول در این باره می‌گوید «..... چنان‌که بسیاری از اوامر وارد شده است در اطعمه و اشربه که نان و گوشت و شکر بخورید و سیر و پیاز و امثال این‌ها مخورید و مع هذا کسی قائل نشده به وجوب یا استحباب اول با حرمت و کراهت ثانی...» (لوامع صاحبقرانی، ۴۰۱/۷). این اندیشه مخالفانی دارد (عراقی، ۲۶۵)؛ اما اصل وجود چنین ارتکازی انکارکردنی نیست.

در اندیشه‌ای همسو، برخی محققان معاصر با برشمردن شئون مختلف شارع بر این باورند که برای استفاده حکم شرعی از نصوص دینی، باید این شئون مدنظر تام باشد. از دیدگاه ایشان، بسیاری از نصوص دینی در مقام بیان واقعیت‌ها و آثار وضعی اعمال است و ناشی از شأن انذار و تبشیر است و لذا نمی‌تواند مستند حکم شرعی فقهی قرار گیرد و بر اساس آن فتوا صادر شود (علیدوست، فقه و مصلحت، ۵۰۶).

یکی از فقیهان باریک‌بین معتقد است روایاتی که درباره فاصله‌گذاری میان چاه آب و فاضلاب بیان شده است، همگی ارشادی‌اند و نمی‌توان بر اساس آن فتوای فقهی صادر کرد؛ چراکه ائمه در این‌گونه موارد در جایگاه یک مفتی یا فقیه نیستند، بلکه از باب حفظ مصالح و دفع برخی مفاسد سخن گفته‌اند و لذا هیچ‌گونه تعبدی در این احادیث وجود ندارد و روایات مزبور نمی‌بایست در زمره احادیث فقهی قرار گیرند (خمینی، ۵۹ تا ۵۳/۲).

بررسی چهار نمونه مذکور، یک عنصر محوری در تمایز ارشاد و مولویت را آشکار می‌سازد که استفاده از جایگاه مولویت است؛ بدین معنا که اگر در موردی، مولویت وجود نداشته باشد یا به هر دلیلی از

مولویت موجود برای تحریک عبد استفاده نشود، امر مولوی شکل نخواهد گرفت. لذا می‌توان چنین گفت که مولوی امری است که از حیثیت مولوی مولا صادر شده و مولا از شخصیت حقوقی‌اش برای تحریک عبد به‌سوی انجام فعل استفاده می‌کند، اما اوامر ارشادی در جایی است که یا اساساً مولوی وجود ندارد یا مولا به‌دلایلی از مولویت خود استفاده نمی‌کند، بلکه برای برانگیختن عبد از روش‌های دیگری همچون بیان مصالح و مفاسد بهره می‌برد. در هر دو حال، چه ارشادی و چه مولوی، مولا طالب تحریک عبد است و فقط ابزار محرکیت، متفاوت است.

از آنچه گذشت، ناستواری اندیشه‌ای آشکار می‌شود که مولوی و ارشادی را دو گونه متباین نمی‌داند و ارشادیات را به ارشادی مولوی و غیرمولوی تقسیم می‌کند؛ چراکه همان‌گونه که گفته شد مولا در تحریک عبد یا از جایگاه مولویت خویش استفاده می‌کند که در این صورت امر مولوی حادث می‌شود یا آنکه از این جایگاه بهره نمی‌برد و از طریق دیگری به تحریک عبد اقدام می‌کند که در این حال، امر ارشادی شکل می‌گیرد. بنابراین تصور ارشادی مولوی، تناقض‌آمیز به نظر می‌رسد. تمسک برخی اصولیان به اوامری نظیر «أوفوا بالعقود» برای اثبات امر ارشادی مولوی (ارشاد به لزوم معاملات) (خویی، مصباح الفقاهة، ۲۷/۶) چندان دقیق به نظر نمی‌رسد، زیرا گاه بر یک امر مولوی (أوفوا بالعقود)، احکام وضعی مختلفی به دلالت التزامی مترتب می‌شود، اما این موضوع، تغییری در ماهیت مولوی این اوامر ایجاد نخواهد کرد. به دیگر بیان، در صورتی که شارع از جایگاه مولویت خود استفاده می‌کند، احکام و اوامری که از او صادر می‌شود باید به صورت مولوی تفسیر شوند و تفاوتی نمی‌کند این احکام از سنخ تکلیفی باشند یا وضعی و نیز تفاوتی نمی‌کند که احکام وضعی را دارای جعل و اعتبار مستقل بدانیم یا معتقد به انتزاعی بودن آن‌ها از احکام تکالیفی باشیم.

به نظر می‌رسد آنچه در کلمات برخی دانشیان اصول مبنی بر ارشادی بودن امر به اجزا، شرایط، موانع و... آمده است، تأمل برانگیز است؛ چراکه بر مبنای آنچه گذشت، اگر مولا از جایگاه مولویت خود در تحریک عبد بهره برد، دیگر تفاوتی نمی‌کند که امر به کل و مجموع باشد (نظیر صلّ) یا امر به شرایط و اجزا (اسجد، ارکع) و نیز تفاوتی نمی‌کند که امر را در قالب حکم تکلیفی بیان کند و سپس مکلف به انتزاع جزئیت یا شرطیت پردازد یا آنکه شارع مستقیماً به جعل جزئیت یا شرطیت اقدام کند (جعلت الركوع جزءاً للصلاة). در تمام این حالات، حکم مولوی خواهد بود. استدلال بر ارشادی بودن امر به اجزا و شرایط از طریق وحدت عقاب نیز علاوه بر شبهه دوری بودن، ناشی از خلط میان وجوب نفسی و غیره است؛ بدین معنا که اوامر صادره به اجزا و شرایط مولوی‌اند، اما مولوی غیره است و در نتیجه عقاب مستقل از کل و مجموع ندارد و این موضوع منافاتی با مولویت امر به اجزا نخواهد داشت. برخی محققان معاصر تصریح

کرده‌اند که این‌گونه اوامر با احکام مولوی تکلیفی منافات ندارد (علیدوست، فقه و عقل، ۲۱۰).

نکته تأمل‌برانگیز دیگری که از مطالب پیش‌گفته فهم می‌شود آن است که وجود حکم عقلی در موضوعی، لزوماً به معنای ارشادی بودن امر شارع در آن موضوع خاص نخواهد بود؛ چه‌بسا، عبد حکمی را مستقلاً از طریق عقل ادراک کند. با این حال، از آنجاکه از این دستور عقلی منبعث نمی‌شود، مولا می‌تواند از مولویت خود برای تحریک عبد استفاده کند. واضح است که استفاده از مولویت که به معنای عقاب در فرض عصیان است، می‌تواند انگیزه مضاعفی در عبد ایجاد کند و ضمانت اجرایی مناسبی برای دستورات مولا باشد؛ نمونه عرفی، نظیر جوانی است که عقلش مضرات سیگار را کاملاً درک می‌کند، اما پدر چون می‌داند او از فرمان عقلش منبعث نمی‌شود، امر مولوی صادر می‌کند تا فرزند به دلیل جایگاه او این عمل را ترک کند. البته نکته درخور توجه آنکه، برخی دانشیان اصول - که بر ارشادی بودن احکام شرعی در موارد وجود حکم عقل باور دارند - تأکید کرده‌اند که مقصودشان دعوت و تحریک بالفعل احکام عقلی، آن هم برای همه مکلفان نیست، بلکه وجود حکم عقلی که صرفاً صلاحیت و شأنت تحریک عبد را داشته باشد، کافی است تا امر شرعی، ارشادی و تأکیدی تفسیر شود (مظفر، ۱۳۴/۲).

نگارنده بر این باور است که اذعان به عدم محرکیت حکم عقل برای عموم مکلفان (همان)، به‌خوبی لزوم ابراز مولویت و استفاده از جایگاه ریاست مولا برای ایجاد انگیزه در آن‌ها - که به معنای صدور حکم مولوی است - را آشکار می‌سازد. بر این اساس، وجود حکم عقل به‌عنوان ملاک تمایز ارشادی از مولوی، مناط جامعی نیست.

نتیجه‌گیری

از مجموع فرایند نمونه‌کاوی و مقارنه‌ای که میان اوامر ارشادی با مولوی استحبابی و مولوی طریقی صورت گرفت، نتایج زیر استنتاج می‌شود:

اول. مؤلفه بنیادین در اوامر مولوی (اعم از وجوبی و استحبابی)، استفاده از جایگاه مولویت در تحریک عبد است. فقدان شأن مولویت یا استفاده نکردن از آن، سبب ایجاد امر ارشادی است. این جستار در پی تحلیل مفهومی و بیان افتراق ثبوتی میان ارشادی و مولوی است و اذعان می‌کنیم که چنین ملاکی نمی‌تواند در مقام دلالت و اثبات به تفکیک دقیق این دو گونه امر شرعی منجر شود. با این وجود تحلیل ثبوتی، مقدمه دستیابی و نیز سنجش هر نوع ملاک اثباتی ادعایی است؛ بدین معنا که دستیابی به ملاک‌های اثباتی کاربردی، بدون تنقیح بحث در مرتبه ثبوت، عملاً ناممکن و نامعقول است. در این مقاله بیان شده است که تفاوت ماهوی ارشادی و مولوی در استفاده یا عدم استفاده مولا از جایگاه و شخصیت

حقوقی خود در تحریک عبد است. پس از تنقیح این مطلب است که می‌توان به جمع‌آوری قرائن و ملاک‌هایی پرداخت که در مقام دلالت و اثبات نشان می‌دهد آیا مولا در دستوری خاص، از جایگاه مولویت سخن می‌گوید یا خیر؟

دوم. فایده‌عینی دیگری که بر کشف ملاک ثبوتی مترتب می‌شود، آشکارشدن کثرت بسیاری از ملاک‌های مطرح‌شده در کلام برخی اصولیان به‌عنوان شاخص اثباتی در تفکیک ارشادی از مولوی است: مصلحت مستقل، طلب حقیقی یا صوری، وجود حکم عقلی، فقدان عقاب، جعل ثواب، نظارت بر مولویت سابق یا ناظر بودن به مسائل دنیوی و... هیچ‌کدام نمی‌تواند ملاک جامع و مانعی در تمایز ارشادی از مولوی باشد؛ چراکه هیچ‌یک از این ملاک‌ها حاکی از تفاوت واقعی و ثبوتی ارشادیات و مولویات نیست. به دیگر بیان، زمانی که تفاوت حقیقی ارشادیات و مولویات در مرحله ثبوت، صرفاً در استفاده از جایگاه مولویت و شخصیت حقوقی مولا در تحریک عبد باشد، آنگاه به‌راحتی می‌توان درباره تمامی ملاک‌های اثباتی و دلالتی پیش‌گفته قضاوت کرد؛ چراکه واضح است تنها ملاک‌هایی پذیرفتنی است که دال و حاکی از این تفاوت ماهوی باشند. با اندکی تأمل در ملاک‌های مطرح‌شده می‌توان به این نکته اذعان کرد که هیچ‌یک از آن‌ها واجد چنین خصوصیتی نیستند.

سوم. همان‌گونه که به تفصیل گذشت، ارشادانگاری امر به اجزا، شرایط، موانع و سایر احکام وضعی، نظریه‌ای ناستوار است؛ لذا با کنارگذاشتن این‌گونه اوامر از دایره ارشادیات می‌توان ادعایی کلی و جامع مطرح کرد مبنی بر اینکه در تمامی اوامر ارشادی، مولا می‌کوشد تا از طریق بیان مصالح و مفاسد به تحریک عبد بپردازد، اما در اوامر مولوی از طریق استفاده از جایگاه مولویت این هدف را محقق می‌سازد.

چهارم. امر ارشادی و مولوی استجابی، در فقدان عقاب و نیز در تحریک عبد مشترک‌اند، همچنان که اوامر ارشادی به اجزا و شرایط (طبق مبنایی که این‌گونه اوامر را ارشادی می‌داند) و امر مولوی طریقی نیز در فقدان مصلحت مستقل و نظارت بر مولویت سابق، همانند هستند و نقطه افتراق، در بهره‌گیری از جایگاه مولویت است.

پنجم. مولوی وجوبی و مولوی استجابی، در استفاده از جایگاه مولویت برای تحریک عبد همسان‌اند و تفاوت، در جعل عقاب در موارد وجوب و ایجاد قرب و بُعد در مستجابات است.

ششم. اوامر احتیاط، ذاتاً می‌توانند مولوی (از نوع طریقی) باشند و جعل احتیاط مولوی، محذور ثبوتی و عقلی ندارد، گرچه در مقام اثبات، تحلیل روایات آمده به احتیاط نشانگر ارشادی بودن این‌گونه اوامر است.

منابع

قرآن مجید

- اراکى، محسن، فقه نظام سياسى، چاپ اول، قم: نشر معارف، ۱۳۹۳.
- اراکى، محمدعلی، کتاب الطهارة، چاپ اول، قم: مؤسسه در راه حق، ۱۴۱۳ق.
- اصفهانى، ابوالحسن، وسیلة الوصول إلى حقائق الأصول، محمدحسین نجفی کلباسی و دیگران، قم: مؤسسه نشر اسلامى، ۱۴۱۹ق.
- اصفهانى، محمدحسین، نهاية الدراية فى شرح الكفاية، چاپ دوم، بیروت: آل البيت، ۱۴۲۹ق.
- انصارى، مرتضى بن محمد امين، الاجتهاد و التقليد (مطرح الانظار)، به تقرير ابوالقاسم کلانترى، قم: آل البيت، بی تا.
- _____، رسائل فقهية، چاپ اول، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصارى، ۱۴۱۴ق.
- _____، فرائد الاصول، چاپ نهم، قم: مجمع الفكر الاسلامى، ۱۴۲۸ق.
- ایروانى، علی، حاشية المكاسب، چاپ اول، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، ۱۴۰۶ق.
- بجنوردى، حسن، منتهى الاصول، چاپ اول، تهران: عروج، ۱۳۸۰.
- بهبهانى، محمدباقر بن محمد اکمل، مصابيح الظلام، چاپ اول، قم: مؤسسه علامه وحید بهبهانى، ۱۴۲۴ق.
- جرجانى، ابوالفتح بن مخدوم، تفسير شاهى، تهران: نوید، ۱۴۰۴ق.
- جزایرى، محمدجعفر، منتهى الدراية فى توضیح الكفاية، چاپ چهارم، قم: دار الكتاب، ۱۴۱۳ق.
- حائرى اصفهانى، محمدحسین، الفصول الغروية فى الاصول الفقهية، چاپ اول، قم: دار احیاء العلوم الاسلاميه، ۱۴۰۴ق.
- حسینى فیروزآبادى، مرتضى، عناية الاصول فى شرح كفاية الاصول، چاپ چهارم، قم: کتاب فروشى فیروزآبادى، ۱۴۰۰ق.
- حکیم، محسن، نهج الفقاهة، چاپ اول، قم: انتشارات ۲۲ بهمن، بی تا.
- خمینى، مصطفی، کتاب الطهارة، چاپ اول، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینى، ۱۴۱۸ق.
- خوبى، ابوالقاسم، التنقيح فى شرح العروة الوثقى، به تقرير على تبريزى غروى، چاپ اول، قم: بی نا، بی تا.
- _____، الهداية فى الاصول، به تقرير حسن صافى اصفهانى، چاپ اول، قم: مؤسسه صاحب الامر (عج)، ۱۴۱۷ق.
- _____، دراسات فى علم الاصول، به تقرير على هاشمى شاهرودى، چاپ اول، قم: دائرة المعارف فقه اسلامى، ۱۴۱۹ق.
- _____، مصباح الفقاهة، به تقرير محمدعلی توحیدى، بی جا: بی نا، بی تا.
- _____، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرجال، بی جا: بی نا، بی تا.

- رشتی، حبیب‌الله بن محمد علی، فقه الامامیه قسم الخیارات، به تقریر سید محمد کاظم خلخالی، چاپ اول، قم: کتاب‌فروشی دآوری، ۱۴۰۷ق.
- روحانی، محمد، منتقی الاصول، به تقریر سید صاحب حکیم، چاپ اول، قم: دفتر آیت‌الله سید محمد حسینی روحانی، ۱۴۱۳ق.
- سبحانی تبریزی، جعفر، ارشاد العقول الی مباحث الاصول، به تقریر محمد حسین حاج عاملی، چاپ اول، قم: امام صادق (ع)، ۱۴۲۴ق.
- شبیری زنجانی، موسی، کتاب نکاح، چاپ اول، قم: مؤسسه پژوهشی رأی پرداز، ۱۴۱۹ق.
- شهرستانی، محمد حسین، غایة المسئول فی علم الاصول، چاپ اول، قم: آل‌البيت، بی‌تا.
- شهیدی تبریزی، میرفتاح، هداية الطالب الی أسرار المكاسب، چاپ اول، تبریز: چاپخانه اطلاعات، ۱۳۷۵.
- صاحب‌جواهر، محمد حسن بن باقر، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، چاپ هفتم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.
- صدر، محمد باقر، بحوث فی علم الاصول، به تقریر حسن عبدالستار، چاپ اول، بیروت: الدار الاسلامیه، ۱۴۱۷ق.
- _____، مباحث الاصول، به تقریر کاظم حسینی حائری، چاپ اول، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۸ق.
- طباطبای یزدی، محمد کاظم، العروة الوثقی فیما تعم به البلوی (المحشی)، چاپ اول، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۱۹ق.
- _____، حاشیه‌المکاسب، چاپ دوم، قم: اسماعیلیان، ۱۴۲۱ق.
- طباطبای قمی، تقی، آراؤنا فی أصول الفقه، چاپ اول، قم: محلاتی، ۱۳۷۱.
- _____، دراساتنا من الفقه الجعفری، به تقریر: علی مروجی قزوینی، قم: خیام، ۱۴۰۰ق.
- _____، مبانی منهاج الصالحین، به تصحیح عباس حاجبانی، چاپ اول، قم: قلم الشرق، ۱۴۲۶ق.
- عراقی، ضیاء‌الدین، بدائع الافکار فی الاصول، به تقریر میرزا هاشم آملی، چاپ اول، نجف: المطبعة العلمیه، ۱۳۷۰ق.
- عرب‌صالحی، محمد، «نگاهی نو به مولوی و ارشادی و برآیند روش‌شناختی آن»، فقه و اصول، س ۴۶، ش ۹۹، زمستان ۱۳۹۳، صص ۷۱ تا ۹۰.
- علیدوست، ابوالقاسم، فقه و عقل، چاپ پنجم، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه، ۱۳۹۵.
- _____، فقه و مصلحت، چاپ سوم، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه، ۱۳۹۵.
- فاضل‌هیدجی، علی، «اوامر مولوی و ارشادی»، تا اجتهاد، پیش‌شماره ۱۰، بهار ۱۳۹۳، صص ۲۷ تا ۳۶.
- فرحزادی، علی اکبر، «امر ارشادی و مولوی در اصول شیعه»، مقالات و بررسی‌ها، ش ۶۸، زمستان ۱۳۹۷، صص ۶۵ تا ۹۲.

قزوینی، علی موسوی، ینابیع الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام، چاپ اول، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۲۴ق.

کمره ای، محمدباقر، أصول الفوائد الغرویه فی مسائل علم أصول الفقه الاسلامی، چاپ اول، تهران: فردوسی، بی تا.
مجلسی، محمدتقی بن مقصود علی، روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، چاپ دوم، قم: مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانپور، ۱۴۰۶ق.

_____، لواع صاحبقرانی مشهور به شرح فقیه، چاپ دوم، قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۴ق.
مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، ملاذ الاختیار فی فهم تهذیب الاخبار، سید مهدی رجائی، چاپ اول، بی جا: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۶ق.

مشکینی، علی، اصطلاحات الاصول و معظم أبحاثها، چاپ ششم، قم: هادی، ۱۴۱۶ق.

مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، چاپ پنجم، قم: اسماعیلیان، ۱۴۳۰ق.

مکارم شیرازی، ناصر، أنوار الاصول، به تقریر احمد قدسی، چاپ دوم، قم: مدرسه امام علی (ع)، ۱۴۲۸ق.

نائینی، محمدحسین، منیه الطالب فی حاشیه المکاسب، به تقریر موسی بن محمد نجفی خوانساری، چاپ اول، تهران: محمدی، ۱۳۷۳ق.

همدانی، رضابن محمد هادی، مصباح الفقیه، چاپ اول، قم: مؤسسه الجعفریه لإحياء التراث و مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۶ق.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی